



گفت‌وگوی اساتید علوم اجتماعی درباره وضعیت دانشگاه‌ها از تاسیس تا امروز

آیا دانشگاه در ایران «ایده» دارد؟

چندی پیش جلسه بحث و گفت‌وگو درباره کتاب ایده دانشگاه در جلسه حسام سلامت، دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی اقتصادی دانشگاه تهران و میثم سفیدخوش، عضو هیات علمی دانشگاه شهید بهشتی بودند. ایده دانشگاه عنوان کتابی است که یاسپرس پس از کتاب «نزاع دانشکده‌ها» نوشته کانت، به آن دست یافت و به نحوی مسیر اندیشیدن در پدیده دانشگاه پس از این رویکرد تحولی ساختاری یافت. اما غیر از این اثر از یاسپرس که به فارسی هم برگردان شده است کتاب دیگری با همین عنوان توسط میثم سفیدخوش، استادیار دانشکده الهیات و ادیان دانشگاه شهید بهشتی نوشته و روانه بازار شده است. در این اثر نویسنده در کنار توجه به ایده یاسپرس به آرای اندیشمندان دیگری مانند گادامر، هایدگر، هابرماس، دریدا و... نیز پرداخته است. بحث بر سر این کتاب اما کمی جدی و «دانشگاه‌محور» شد. متن این گفت‌وگو را در زیر می‌خوانید:



میثم سفیدخوش، استادیار دانشکده الهیات و ادیان دانشگاه شهید بهشتی

میثم سفیدخوش: مخاطب بحث ایده دانشگاه همه رشته‌ها

و دانشجویان هستند، البته اینکه رشته شما جامعه‌شناسی است، برای شما حساس تر است؛ چرا که بین دانشگاه‌ها و شهر نسبت جدی برقرار است و شهر موقعیت دانشگاه است. مدرسه عالی یا اجمالاً دانشگاه به نظر من از یونان و با تاسیس دولت شهرهای یونانی آغاز شده است. به همین ترتیب من تاریخ علم را هم از همان زمان آغاز می‌کنم، البته دیگرانی نیز این کار را انجام دادند، من هم در همین سنت فکری می‌کنم. (البته هر فکر کردنی نمی‌توان نام علم نهاد، بلکه تفکر نظام‌مند درباره انسان شهری، چیزی است که علم را رقم زده است). مدرسه عالی نه برای آماجگای‌های اولیه زندگی در شهر بلکه برای آماجگای بنیادین برای تاسیس شهرهای آرمانی، تاریخ دانشگاه را توضیح می‌دهد. یونان و آتن و مدرسه ارسطو و آکادمی افلاطون نخستین نامزدهای این موضوع هستند.

«دانشگاه پاریس ایده خود را حفظ کرده است

به لحاظ تاریخی دانشگاه‌ها فراز و فرود بسیاری را طی کرده‌اند و تعطیلی بزرگ دانشگاه‌ها معمولاً رونق شهری را تحت الشعاع قرار می‌داده و کوچ‌های علمی را منجر شده است. در سده سیزدهم مدارس عالی تاسیس شد که نام دانشگاه هم داشت. مشخصاً دانشگاه پاریس تا امروز نیز - البته نه در کالبد دانشگاه پاریس- ایده خود را حفظ کرده است.

آرام آرام تحولات علمی، مذهبی و اقتصادی انواع دیگری از دانشگاه‌ها را هم به وجود آورد و ایده‌های دیگری از دانشگاه شکل گرفت. بنیاد اولیه صحبت‌های خود را همین جاعرض کنم، این شکل از دانشگاه‌ها از دانشگاه پاریس به بعد که ما اسناد آن را در دسترس داریم، این گونه است که دانشگاه تاسیس نشده مگر همراه با یک ایده نظری. این ایده از یک ساختار و نهاد دانشگاه حمایت می‌کند. به لحاظ فلسفی ایده وحدت بخش بین کثرات است. مادر فلسفه به هر فکری نمی‌گوییم ایده. ایده بنیانی نظری است که به کنش‌ها و افکار کنشگران یک نهاد وحدت کنش و افکار می‌بخشد. این معنای ایده است؛ عامل وحدت از نظر افلاطون و کانت و... همین است. به عنوان مثال در دانشگاه ما، دانشکده‌ها و رشته‌های مختلفی وجود دارد و نیاز به وحدت است. نام انیورسیتی یا یونیورسیتی در معنای خود وحدت یا یونیتی دارد؛ نه یک یکسانی ساده بلکه وحدتی میان کثرات.

«انتظار از ایده دانشگاه، وحدت میان کثرات است

حالا این وحدت را چگونه می‌توان برقرار کرد؟ یک راه به شکل بیرونی یا استبدادی است که با نوشتن قوانین و اتوریته‌ها همه چیز را یکسان کرد. اما وحدت درونی از ایده سرچشمه می‌گیرد. اگر ما چنین ایده‌ای داشته باشیم، آن زمان می‌توانیم کثراتی داشته باشیم که همه با هم ارتباط معناداری دارند. پس من از ایده دانشگاه چنین چیزی را انتظار دارم.

در ردیابی تاریخی به نظر می‌رسد که دانشگاه‌ها در اروپا عمدتاً نسبت معناداری با این ایده‌ها دارند و نماد این اتفاق مشغولیت فیلسوفان به دانشگاه است که به تحلیل فلسفی دانشگاه اقدام کردند. احتمالاً اگر اهالی علوم انسانی به دانشگاه بپردازند، ایده‌ای برای دانشگاه ایجاد خواهد شد؛ البته این فقط نماد است.

کتابی که تحت عنوان ایده دانشگاه منتشر شده تلاشی بود برای نشان دادن آنکه فلسفه دانشگاه یک مفهوم خودسرانه نیست.

در کشور ما واژه فلسفه را هرجایی اضافه می‌کنیم مثلاً می‌گوییم فلسفه ورزش یا فلسفه نماز و... و به نظر می‌آید ما با واژه فلسفه بازنگوشی می‌کنیم و ممکن بود وقتی می‌گوییم فلسفه دانشگاه، کسانی فکر کنند دوباره در حال بازنگوشی هستیم و هر واژه‌ای را به هر واژه‌ای چسبانیم. من متوجه شدم که حتی فعالان رشته تعلیم و تربیت و برنامه‌ریزی آموزشی و برنامه‌ریزی آموزش عالی اجمالاً هم چنین تصویری دارند و نمی‌دانند و اطلاع ندارند که فیلسوفان در اروپا به عنوان بخشی از مهم‌ترین فعالیت خود به تحلیل فلسفی دانشگاه پرداختند. این کتاب از افرادی مانند کانت دریدا، سرانیومن و دیگران نمونه‌هایی به دست می‌دهد که

تهران است، یک دولتمرد است. این نکته مهم است. او در سال ۱۳۱۰ در زمان صدارت تیمورثاش ماموریت پیدا می‌کند به آمریکا برود و طرحی برای مدرسه جدید در ایران بنویسد و در یک سال یک ترم می‌نویسد با نام ایران مدرن و نظام آموزشی در ایران که در نشریه بابل چاپ شده است. بخش‌های مهم آن منتشر شده است. این طرح پذیرفته شده دانشگاه تهران است و اهمیت دارد. عیسی صدیق به عبارتی ایدئولوگ دانشگاه در ایران است. به هر حال او مانند بسیاری از متفکران آن عصر با عقب‌ماندگی ایران از دیگر کشورها و مشکل مادر نداشتن عنصر اصلی آن یعنی علم آغاز می‌کند. البته او عقب‌تر می‌رود و از نظام آموزشی صحبت می‌کند. او می‌گوید ایران مدرن محقق نمی‌شود مگر از طریق نظام آموزشی. این ایده هم ریشه در سنت روشنگری دارد. صدیق به شکل رسمی‌تر - برخلاف رشدیده که دولتمرد نیست و بوروکرات است- معتقد بود بحران ایران را نمی‌توان درست کرد مگر با اصلاح نظام آموزشی و دانشگاه. به نوعی فهم کاربردی از علوم اینجا نیز ظاهر وجود دارد. صدیق ظاهراً خیلی با این ایده دارالفنون فاصله نگرفت. ولی یک گام مهم دیگر نیز دارد. او ضرورت بازسازی نظام آموزشی را به شهروندسازی به معنای مدنی و فرهیخته کلمه نه سیاسی و حقوقی پیوند می‌دهد. او آلمانی تیار است. جالب اینکه صدیق معتقد است دانشگاه باید نه تنها دولتمرد خوب تربیت کند بلکه باید شهروندسازی کند، حتی بر تئاتر موسیقی و... و مساله زنان تأکید دارد. تاسیس دانشگاه تهران هم علاوه بر دو خط اسر صدیق را دنبال می‌کند؛ هم تربیت تکنوکرات و مدیر و هم خیلی قدماتی ساختن شهروندان فرهیخته. لذا برخی علوم غیرتکنیکال در دانشگاه تهران به این مرتبط است. به هر صورت این دو خط هر دو در دانشگاه تهران و دیگر دانشگاه‌ها همچنان ادامه دارد؛ البته با غلبه ایده اول یعنی علوم تکنیکال. دقیقاً تاسیس علوم اجتماعی (در سال ۳۸ و ۱۰ سال بعد از تاسیس سازمان مدیریت و برنامه) در ایران شناخت جامعه نبود. قرار بود بال مطالعاتی دولت باشد و برای طرح‌ریزی برنامه‌ریزی‌ها به مطالعاتی اجتماعی نیاز داشت.

«دانشگاه پس‌انقلاب می‌خواست ایده شهر وندسازی را ادامه دهد

برسی‌م به دقیقه انقلاب. انقلاب سال ۵۷ با دانشگاه چه می‌کند؟ این سؤال اساسی است. به معنایی دانشگاه پس‌انقلاب یا خودش قرار گذاشت ایده شهروندسازی را ادامه دهد اما در ورژن نه‌نظور قرار بود دانشگاه به کارخانه‌های انسان‌سازی تبدیل شود. نه در معنای مدنی که صدیق می‌فهمید بلکه در معنای انسان بهنجار و سوزهای مطیع. با ممد از فوکو می‌توانیم بگوییم این سیاست بهنجار سازی نمی‌توانست اتفاق بیفتد مگر با سیاست‌های اکسکلوزن (انحصاری). یعنی سیاست‌های پاک‌سازی افراد و سرفصل‌ها. انقلاب فرهنگی فارغ از دآوری سیاسی باید از این جهت مورد مطالعه قرار گیرد. (اینجا باید پراتنز را کم کنیم) کتاب ایده دانشگاه را شورای انقلاب فرهنگی حمایت کرده است یعنی نهادهی که بنیان دانشگاه در ایران را دود کرد و این دعوی شخصی من صریح است). ایده انقلاب فرهنگی کارخانه‌های انسان‌سازی را ادامه می‌داد و از خط علوم کاربردی تصویری نداشت. بحث‌های فرساینده تعهد یا تخصص در همین راستای ایدئولوژیک است. آیا شما می‌توانید یک ساینتیست باشید و به انقلاب تعهد نداشته باشید؟ تا مدت‌ها تصور این است که خیر، و چه چیزی جایگزین ضرورت علوم کاربردی می‌شود؟ باز یک گفتمان ایدئولوژیک یعنی گفتمان اسلامی‌سازی. گام نخست ایده پس‌انقلاب اسلامی‌سازی است. هم فضا اسلامی شود، هم علم. جذب نکردن هم خودش یک نوع پاک‌سازی است.

تبدیل شدن گزینش به یک روال سیستماتیک و نه فقط از دهه شصت بلکه از همین امروز. مثلاً اسال وزیر علوم اعلام کرده ظاهر در مقطع تحصیلات تکمیلی صد نفر دانشجوی ستاره‌دار داریم. به دولت تدبیر و امید رای دادیم دیگر!

«ایده تجاری‌سازی، به برکت دولت یازدهم مطرح شد

تعدادی از سرفصل‌ها برود سرفصل‌های دیگر بیاید. شورای تحول علوم انسانی را که می‌شناسید، خط‌ونشان می‌کشد برای دانشکده‌های علوم سیاسی، روانشناسی و... یعنی گزینش سیاسی سرفصل‌ها. اینها مسیرها و سازوکارهایی است که ذیل به اصطلاح ایده اسلامی‌سازی سال‌هاست بان دست و پنجه نرم می‌کنیم. من صحبتیم را با آخرین دست‌آورد نظام آموزش عالی ایران به پایان می‌برم که به برکت دولت یازدهم مطرح شده است. این ایده تجاری‌سازی است. ایده تجاری‌سازی شعار و ایده رسمی وزارت علوم است. زبان رسمی وزارت علوم این است که دانش‌ها باید تبدیل به کالایی شوند که در بازار به مشتریان بفروشند. این مشتری دولت باشد یا هرجایی که هست و اگر دانش‌ها نتوانند از طریق مسیر کالایی‌سازی کالاهای قابل فروش تولید کنند، حذف می‌شوند. چرا که دولت کسری بودجه دارد و دلایلی ندارد خرج نظام آموزش عالی را بدهد. یعنی ایده عقب‌نشینی دولت نه در خلال آزادگذاری دانشگاه که خودش برای خودش تصمیم بگیرد، مثل ایده همبولت بلکه در راستای رها کردن دانشگاه در مسیر تأمین بودجه و به زبان امروزی‌ها کارآفرینی معنا شد.

«دولت در زمینه‌های سیاسی دانشگاه دخالت می‌کند اما در زمینه اقتصادی و مالی عقب‌نشینی دارد

خیلی نکته مهمی است. اینکه دولت هر چقدر در زمینه‌های سیاسی در دانشگاه دخالت می‌کند اما در زمینه اقتصادی و مالی عقب‌نشینی می‌کند. ۹۰ درصد دانشجویان ما برای تحصیل پول می‌دهند و اندکی تحصیلات رایگان دارند. وزیر علوم سابق فرهنگی بی‌تعارف عرض کرد که وزارت علوم ایایی ندارد که رشته‌هایی را که مفید نیستند، تعطیل کند. مفید بودن اینجا یعنی چی؟ یعنی نتوانند کالایی و فروشی شوند.

یک رشته که از این منظر به شدت تحت فشار است، علوم اجتماعی است که به چه دردی می‌خورد. البته این نکته را می‌توان به علوم مهندسی گفت چرا که به لحاظ سرانه ما بیشترین مهندسان جهان را داریم، بعد از چین روسیه و آمریکا. مهندسی یعنی نهایت عقلانیت ابزاری اما این وضع عقلانیت است. این تعداد مهندس و این همه وضعیت ساختمان‌ها. ستاد مدیریت بحران کشور در سال ۸۹ می‌رود با حوزه‌های علمیه قهراراد می‌بندد که از طریق معنویت بلایای طبیعی را کم کند. زلزله اخیر و رسوایی دولت و بی‌عرضگی دولت را با منطق عقب‌نشینی توجیه می‌کند. مقاله آخوندی را در روزنامه دنیای اقتصاد بخوانید یعنی نتولیرالیزم.

«به جای خدمت به بازار یا دولت از ایده خدمت به جامعه صحبت کنیم

آینده دانشگاه در ایران اگر بخواهد وجود داشته باشد، باید به سه نکته پرداخت.

اول منطق اداره دانشگاه چیست؟ نقش دولت چیست؟ استقلال آکادمی یعنی چه؟

دوم مسئله آزادی‌های آکادمیک، آزادی شهروندان، سرفصل و رشته‌های علم را دوباره باید بجد مطرح کرد؛ به ویژه در دل یک دولت ایدئولوژیک و سوم فکر کردن دوباره به شأن علم است. آن مقدمه اول من همین بود. یعنی علم تجاری تا کجا می‌رود؟ علم باید به درد بخورد؛ امروز شأن علم فقط خدمت یا بازار است یا دولت؟

آیا وقت آن نرسیده است که از ایده خدمت به جامعه صحبت کنیم به جای خدمت به بازار یا دولت. پزشکی مردم‌دار، علوم اجتماعی مردم‌مدار و مهندسی مردم‌مدار، آیا از این رشته‌ها می‌توان حرف زد؟

بیبایم فکر کردن درباره دانشگاه را در ریشه‌هایش آغاز کنیم.

«دارالفنون یا دانشگاه تهران یا دانشگاه بعد از انقلاب، بی‌ایده‌گی و مواجهه اداری با دانشگاه است

میثم سفیدخوش: به نظر من راجع به دانشگاه در ایران باید درباره یک مشکل بزرگ‌تر فکر و صحبت کنیم. بزرگ‌ترین مشکل دانشگاه در ایران این است که ایده ندارد. اینکه صدیق در آمریکا یک ترم نوشتن و حال اینکه بعد از هشتاد سال هنوز ترجمه هم نشده و این تنها نمونه یک کتاب نظری درباره ماهیت دانشگاه است و کار جدی تئوریک نکردیم. حتی دارالفنون یا تهران یا دانشگاه بعد از انقلاب، حمایت از خود ایده نیست. اتفاقاً عبارت است از بی‌ایده‌گی و مواجهه اداری با دانشگاه. چه پیش و چه پس از انقلاب مواجهه بوروکراتیک کردیم. اینکه ایدئولوژیک‌زدگی در قبل و بعد از انقلاب در دانشگاه هست، محصول مواجهه بوروکراتیک با دانشگاه است. وقتی دانشگاه را در یک دولت می‌بینید به طور طبیعی فقط می‌توانید به این دانشگاه براساس گرایش‌هایتان صرفاً سفارش دهید. اینکه ما گرایش داریم به این معنا نیست که ایده داریم. تمام دولت‌ها گرایش‌هایی داشتند ولی ایده نداشتند لذا شرایط ایده محقق نشده است. حتی تاسیس ایده این نیست که یک فیلسوف در گوشه‌ای درباره دانشگاه فکر کند بلکه همه کنشگران از پایین به بالا نه از بالا به پایین فکر کنند و امروز نیز من مایل نیستم مقصر اصلی را دولت بنام بگیرم. دولت همه‌جا می‌خواهد فراگیر باشد؛ چرا که بنای دولت بر قدرت است و قدرت هم می‌خواهد فراگیر باشد. اگر اتفاق در پایین، در پایان نامه‌ها و فیلسوف‌ها و... نیفتد و دست کم رشته‌های علوم انسانی به مواجهه تاریخی و تئوریک با دانشگاه نپردازند



حسام سلامت، دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی اقتصادی

من هیچ انتظاری ندارم. فکر هم نمی‌کنم دولت‌ها بتوانند کار خاصی برای ما کنند.

«علم از فلسفه هیچ‌گاه جدا نشد

اگر در دارالفنون دانش‌ها و صنایع کاربردی رشد کرد ناشی از این تصور بود که غرب در پیشرفت فنی ربطی به پیشرفت فکری ندارد. میرزا صالح شیرازی در نیمه قرن نوزدهم گفته اروپا در فرهنگ و اخلاق و فلسفه حرفی برای گفتن ندارد، فقط در تکنولوژی پیشرفت کرده و تا امروز این تفکر که علم از فلسفه جدا شده لذا علم پیشرفت کرده، وجود دارد اما این اشتباه است و علم از فلسفه هیچ‌گاه جدا نشده چرا که استقلال با جدا شدن فرق دارد. رابطه علوم فلسفه استبدادی بود و این تغییر کرد؛ این توهم هم مهم است. دانشگاه ناپلئونی به شکل تصادفی و غریزی زمینه تشکیل دانشگاه برای آنها شد. چون با آن مواجه شدند. اما در دوره جدید مشروطه و نیز پهلوی و بعد از انقلاب هم رابطه بالا به پایین دولت با دانشگاه تا امروز نیز برقرار بوده است.

«مشکل دانشگاه در ایران التقاط بی‌حساب ایده‌هاست

اما امروز مشکل دانشگاه در ایران بیش از همه التقاط بی‌حساب ایده‌هاست.

خطری که مادر تحلیل دانشگاه ایرانی از منظر سیاست روز داریم اولاً گفتمان دانشگاه بوروکراتیک است که باید آن را تقویت کنیم. پرداخت به نقش دولت، تصریح همین گفتمان است. ما باید از دانشجویان استادان ما پرسیم چرا به دانشگاه فکر نمی‌کند. سوال من این است ما امروز برای نوشتن مقاله‌ای که همبولت یا کانت نوشتند، منع داریم. یا آن زمان که آنها می‌نوشتند جامعه آلمان یا پروس در وضعیت خیلی آزادی و باز به سر می‌برد؟ بحران نیندیشیدن به دانشگاه را نمی‌توان به سادگی گردن دولت انداخت. من هم با سیاست‌های طرد که قبل از انقلاب و بعد از انقلاب بوده مخالفم و اشتباه است. دعوت می‌کنم تصمیم‌گیران مهم دانشگاه را به اثر شهید مطهری در آینده انقلاب اسلامی. مطهری با صراحت دفاع می‌کند از حضور علمی همه دگرنادیشان در دانشگاه. من هم با صدای بلند از این ایده دفاع می‌کنم اما من فکر نمی‌کنم دانشگاه در ۴۰ سال اخیر فقط چیزهایی که شما گرفتید، بود.

«این دیدگاه که دانشگاه را به کل دودشده ببینیم، نمی‌پسندم

من سؤال می‌کنم چرا دانشگاه امام صادق تاسیس شد؟ پاسخ هم این است که دانشگاه بدنه واقعی دارد و هر چه که دولت‌ها می‌خواهند، اتفاق نمی‌افتد.

آن چیزی که دولت‌ها می‌خواهند و آن چیزی که در واقع اتفاق می‌افتد، لزوماً یکی نیست. من این دیدگاه که دانشگاه را به کل دودشده ببینیم، نمی‌پسندم. اتفاقات بزرگی در این ۴۰ سال رخ داده است. یک پیش فرض که در صحبت شما مهم است اینکه تنها ایده مشروع دانشگاه چیست و چرا؟ حقیقت است و بعد می‌پرسید چرا شأن علم مشکل دارد؟ نه دانشگاه ایده‌های متعددی دارد. یکی از ایده‌های مشروع که در همه جای دنیا هست اینکه دانشگاه‌ها خدمت به دولت کنند ایرادی ندارد.

ایده دانشگاهی که به شکل حساب شده در دنیا هست به نام دانشگاه کارآفرین و درآمد را ما اینجا نداریم و هیچ اشکالی نمی‌بینم که چنین دانشگاهی وجود داشته باشد. ایده دانشگاهی در اروپا و آمریکا داریم به نام دانشگاه خدمتگزار الهیات. من دفاع می‌کنم چنین دانشگاهی وجود داشته باشد. هیچ اشکالی نمی‌بینم که وقتی دیات در جمعی وجود دارد دانشگاه باشد و این خواست بنیادین را پیگیری کند.

اشکال من به این است که چرا همه اینها را با هم مخلوط کنیم؟ دانشگاه ایرانی الان دل پیچه گرفته چون همه اینها را با هم می‌خواهیم در یک جا. این التقاط چهار ایده در همه جای ساختارها را می‌توان نشان داد.

فکر می‌کنم ملزومه مهمی که شما بیان کردید نیازمند تعریف مفاهیم اصلی دانشگاه است. در این زمینه امید می‌بینم. همه اینها منوط به بازگشت به ایده دانشگاه است.